

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

مطلب چهارم: «آیا خود نهی بعد از مخالفت دلالت بر اراده ترك دارد یا نه؟»

مطلب چهارم که مرحوم آخوند(ره) در فصل اول از نواهی عنوان فرموده‌اند، این است که اگر مکلف به نحوی مخالفت کرد، مولا فرموده‌بود: «لا تشرب الخمر» و مکلف با این نهی مخالفت کرد و شرب خمر را انجام داد، آیا خود نهی بعد از مخالفت، دلالت بر اراده ترك دارد یا نه؟ یعنی خود این «لا تشرب الخمر»، بر اینکه اگر با این نهی مخالف شود، باز مولا ترك را می‌خواهد، دلالت دارد؟ به عبارت اخري در باب اوامر ملاك براي موافقت و مخالفت روشن است، اگر مولا به صلاه امر کرد و مکلف آن را در عالم خارج اتیان کرد، این می‌شود موافقت با امر، و اگر این نماز را که عنوان واجب موقت دارد، در زمان خودش نیاورد و عصیان کرد، این می‌شود مخالفت.

در اوامر با موافقت یا مخالفت امر، در هر دو صورت، امر ساقط می‌شود و دیگر امری وجود ندارد. چه موافقت کند و چه مخالفت، امر ساقط می‌شود.

اما بحث در این است که در باب نواهی، موافقت و مخالفت به چه نحوی صورت می‌گیرد؟ در مورد موافقتش، همین اندازه که عرف می‌گوید: وقتی که مولا منع از طبیعت می‌کند - چه از راه عرف، یا از راه اطلاق استفاده کردیم که، همه افراد این طبیعت باید ترك شود - اگر مکلف همه افراد طبیعت را ترك کرد این موافقت با نهی می‌شود.

حال و لو اینکه در خود این صورت موافقت، مقداری محل بحث و اشکال است. عمده بحث در این است که اگر نهی مخالفت شود، مولا فرموده: «لا تشرب» ولی مکلف با آن مخالفت کرد و شرب خمر را نعوذ بالله انجام داد، آیا خود این نهی، بر اینکه مولا اراده ترك را ثانیاً دارد، دلالت دارد؟ به طوری که اگر ثانیاً هم مخالفت کرد، يك مخالفت دوم شود، و باز بگوییم اراده ترك دارد ثالثاً، به طوری که اگر ثالثاً هم مخالفت کرد، باز بگوییم اراده ترك دارد رابعاً، آیا نهی دلالت بر این دارد یا نه؟

مرحوم آخوند(ره) در کفایه نظر شریفشان این است که، صیغه نهی بر این دلالت ندارد، که اگر مکلف مخالفت کرد، بعد از مخالفت باز ترك، مطلوب برای مولا باشد، نه دلالت بر «اراده الترك ثانیاً» دارد و نه دلالت بر «عدم اراده ترك ثانیاً» دارد.

بلکه فرموده‌اند: ما باید از راه دلالت يك قرینه و دلیل دیگر وارد شویم، ولو اینکه آن دلیل اطلاق متعلق باشد، مثلاً متعلق در «لا تشرب الخمر»، شرب الخمر است و این شرب الخمر اطلاق دارد یعنی تركش مطلقاً، چه این شرب الخمر مخالفت شود یا نشود، مطلوب است.

یعنی از راه اطلاق متعلق وارد شویم و بگوییم: شرب الخمر که عنوان متعلق را دارد از این نظر که تركش مطلقاً مطلوب است

– مطلقاً یعنی چه این نهی مخالفت شود و چه مخالفت نشود۔ اگر آن را انجام داد، اطلاق می‌گوید: باز ترك شرب خمر ثانیاً مطلوب است، ثالثاً مطلوب است.

نتیجه فرمایش ایشان این می‌شود که، نسبت به هر فردی يك مخالفت و موافقت جدید است. یعنی اگر مثلاً ده لیوان شرب خمر باشد، و مولا گفت: «لا تشرب الخمر» و مکلف عصیان کرد و یکی را خورد، مخالفت کرده، و اگر بقیه را ترك کرد نسبت به بقیه، موافقت کرده است. اگر باز دومی را هم خورد، روی بیان مرحوم آخوند(ره)، مخالفت دوم می‌شود و يك عصیان و معصیت جدید است، و خودش استحقاق عقاب جدید را دارد.

اگر بگوییم: نهی دلالت بر «إرادة الترك في فرض المخالفة» ندارد، معنایش این است که اگر يك بار شرب خمر کرد، معصیت انجام شده و اگر بارهای بعد هم انجام داد، دیگر عنوان معصیت ندارد، یعنی از نظر خود این نهی دلالت ندارد.

نقد و بررسی نظریه مرحوم آخوند(ره)

اشکال محقق اصفهانی(ره)

اگر گفتیم: متعلق این نهی اطلاق دارد و نسبت به هر فردی انحلال پیدا می‌کند، در نتیجه نسبت به هر فردی يك موافقت و يك مخالفت مستقلة داریم. و این بیان مرحوم آخوند(ره) است.

مرحوم محقق اصفهانی(ره) (نهایه الدرایه، جلد 2، صفحه 290) بر مرحوم آخوند(ره) اشکال کرده‌اند که: در باب نواهی گفتیم: که موضوع له صیغه عبارت از منع و زجر است. در نسبت زجریه، اگر ابقاء ترك و عدم از شئون عدم طبیعت باشد این اطلاقی که شما فرموده‌اید درست است.

در باب اطلاق و تقیید، قید باید از شئون مطلق باشد، مثلاً در «اعتق رقبه» این رقبه انواع و اقسامی دارد، یکی رقبه مومنه است، یکی رقبه غیر مومنه، و اینها از شئون رقبه می‌شود. و وقتی از شئون و انواع رقبه شد، می‌گوییم نسبت به آن اطلاق دارد.

شما می‌خواهید بگویید: «شرب الخمر» نسبت به مخالفت و عدم مخالفت اطلاق دارد، که نتیجه‌اش این است که، مکلف باید بگوید: مولا ابقاء این عدم را اراده کرده‌است. اگر گفتیم اطلاق دارد، یعنی ابقاء عدم این از شئون عدم طبیعه باشد، یعنی ترك الخمر، آن به آن باید ابقاء شود و ما باید ابقائش کنیم. مثلاً مولا ترك طبیعت را اراده کرده و گفته: «لا تشرب الخمر»، عدم شرب خمر یعنی عدم طبیعت این و بگوییم ابقاء العدم از شئون این است، آنوقت می‌شود نسبت به آن اطلاق داشته باشد. در حالیکه ابقاء العدم از شئون عدم طبیعه نیست.

این مطلبی است که از قول ایشان و دیگران بیان شده که، هیچ حکمی قابلیت تقیید نسبت به اطاعت و عصیان خودش را ندارد، مولا نمی‌تواند بگوید: من بر شما صلاه را مقیداً به اینکه این را اطاعت کنید واجب کردم، یا مقیداً به عصیان آن، این را حرام کردم، هیچ حکمی قابلیت تقیید نسبت به اطاعت و عصیان را ندارد و اگر قابلیت تقیید نداشت، قابلیت اطلاق هم ندارد. لذا این که مرحوم آخوند (ره) فرموده اند که: متعلق اطلاق دارد، یعنی مولا می‌گوید: شرب خمر نکن مطلقاً، حتی اگر مخالفت هم کردی، باز هم شرب خمر نکن، خود «لا تشرب الخمر» دلالت بر این معنا ندارد و ما باید از راه دیگری وارد شویم.

نظريه محقق اصفهاني(ره) در اين باب

لذا مرحوم اصفهاني(ره) راه ديگري را عنوان فرموده‌اند كه: در منشاء چيزي كه انشاء شده، دقت كنيم.

اگر منشاء را يك عنوان شخصي بدانيم، مثلاً مولا از شرب خمر نهي کرده، يعني مطلوب مولا ترك شرب خمر است و اين طلب، يك عنوان شخص الحكمي دارد، شخص الحكم اگر شد، يك وجود جزئي مي‌شود، كه در نتيجه مولا يك طلب و يحكم دارد و اين يك حكم هم، يك موافقت و يك مخالفت بيشتري ندارد.

اما اگر گفتيم: در باب نواهي آنچه كه عنوان منشاء را دارد، طلب شخصي و شخص الطلب نيست، بلكه سنخ و نوع الطلب در اينجا انشاء شده، يعني روي مبناي مشهور كه مي‌گويند: نهي طلب ترك طبيعت است، مولا با «لا تفعل»، نوع طلبي را كه متعلق به ترك طبيعت است، انشاء کرده‌است.

خوب نوع كه شد، كلي مي‌شود، كه قابل انحلال است، يعني طلب متعلق به ترك طبيعت به صورت كلي و نوعي، كه قابل انحلال به طلبهاي متعدد است، يعني الان كه مخالفت كرد باز يك طلب ديگر مولا دارد، باز اگر دوم هم مخالفت كرد، يك طلب ديگر هم دارد، انحلال پيدا مي‌كند و اگر انحلال پيدا كرد، موافقتها و مخالفتهاي متعدده مي‌شود.

نقد و بررسي نظريه محقق اصفهاني(ره)

چند اشكال به بيان مرحوم اصفهاني(ره) وارد است.

اشكال اول به بيان اصفهاني(ره)

اشكال اول اين است كه شما بر خلاف مبناي خودتان صحبت فرموده‌ايد، اصلاً شما در صيغه نهي، مبناي مشهور را كه عبارت از طلب است، نپذيرفته، بلكه فرموده‌ايد: صيغه نهي دلالت بر زجر دارد.

پاسخ اشكال اول

به فرض بتوانيد اين اشكال را جواب دهيد كه از اين جهت فرقي نمي‌كند، چه بفرماييد: شخص الطلب و نوع الطلب، يا بفرمايد: شخص الزجر و نوع الزجر، شخص المنع و نوع المنع، فرقي نمي‌كند و حق هم همينطور است. اما حالا اين به عنوان يك اشكالي كه بايد فقط مد نظر داشت.

اشكال دوم به بيان اصفهاني(ره)

اما اشكال دوم - كه اشكال مهم تر است - اين كه ما قائليم به اينكه، كلي و فرد با يكديگر اتحاد دارند، اگر شما گفتيد: نوع طلب يا زجر را مولا انشاء كرد، اين نوع با آن فرد خارجي وحدت دارند و يكسانند. از باب اينكه طبيعي و فرد در عالم خارج به يك وجود موجود هستند، پس چطور انحلال را فهميده‌ايد.

وقتي كه مولا مي‌گويد: «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ»، اين صلاه كلي است و كلي با يك مصداقش در عالم خارج موجود مي‌شود، و در آنجا نمي‌گويد: اين صلاه انحلال دارد، اما مثلاً در «اكرم كل عالم»، انحلال را قائل هستيد. در اينجا بر فرض اينكه مسئله نوع باشد،

چون نوع با فرد اتحاد دارد، اگر يك فردش محقق شد، آن نوع هم محقق شده‌است، پس انحلال را از كجا آورده‌ايد؟

بنابراین باز بر مي‌گردد به این مطلب كلي كه باید براي انحلال قرینه و دلیلي پیدا كنیم و مجرد صیغه نهی و انشاء و منشاء نمی‌تواند دلیل باشد.

نظریه محقق نائینی(ره) در این باب

از این بیان بطلان نظریه مرحوم نائینی(ره) هم روشن می‌شود.

مرحوم نائینی(ره) (فوائد الاصول، جلد 1، صفحه 394) فرموده‌اند: ادعا می‌کنیم كه در باب نواهي، تمام نواهي به نحو انحلال استغراقي انحلال دارند، همانطور كه در «اكرم كل عالم»، می‌گویند: نسبت به هر عالمي حكم مستقل و موافقت و مخالفت مستقلي وجود دارد، در «لا تشرب الخمر» هم، نسبت به هر شربي يك حكم مستقل و مخالفت و موافقت مستقلي وجود دارد، چرا كه این «لا تشرب الخمر» به نحو استغراقي به مصادیق و افراد متعدد انحلال پیدا می‌کند.

نقد و بررسی نظریه محقق نائینی(ره)

این را كه مرحوم نائینی(ره) بیان فرموده، مجرد يك ادعاست. می‌گوییم انحلال را شما از كجا آورده‌ايد؟ خود صیغه نهی، نه به ماده و نه به هیئتش دلالت بر این معنا ندارد، پس شما انحلال را از كجا آورده‌ايد؟

در باب نواهي به حسب واقع دو جور نهی داریم، مواردی هست كه یقین داریم به اینکه انحلال وجود ندارد، مثلاً در باب «نهی از مفطر در صوم»، اگر کسی مفطري را انجام داد، مثلاً آب خورد، روزه اش باطل می‌شود، این نهی انهال به مصادیق متعدد ندارد و نمی‌توانیم بگوییم: باز هم آب خوردن حرام است. و مثلاً در باب صلاه، از تكلم و كلام آدمي در صلاه نهی شده، اگر کسی تكلم كرد، دیگر اینجا ثانیاً و ثالثاً و رابعاً ندارد.

بله اكثر نواهي از قسم دوم هستند، یعنی وقتی می‌گویند: دزدی نکن، دروغ نگو، غیبت نکن، شرب خمر نکن، اینطور است كه اگر مخالفت شود، باز هم مولا ترك را در مرتبه دوم و سوم اراده کرده‌است.

ولی بالاخره دو جور نهی داریم، لذا نمی‌توانیم به نحو كلي ادعای انحلال كنیم و بگوییم: در همه نواهي انحلال وجود دارد، پس ادعای انحلال آن هم به نحو كلي درست نیست.

نظریه مرحوم امام(ره) در این باب

امام(رضوان الله علیه) تعبیری دارند - آقاي قاسمیان هم اشاره کردند - كه اگر کسی ادعا كند كه، انحلال يك امر عرفي و از احكام عرفیه است، و عرف در باب نواهي، هر نهیي را منحل به افراد و مصادیق متعدد می‌داند، این ادعا، ادعای نزدیک و خوبی است.

نقد و بررسی نظریه مرحوم امام(ره)

ولي چطور مي‌توانيم با وجود اين تنوعي كه در نواهي داريم، اين را ادعا كنيم؟ وقتي مي‌گوييم: نواهي به حسب واقع دو نوع است، و در يكي يقين به عدم انحلال داريم و در ديگري يقين به انحلال، در اين صورت نمي‌توانيم يك حكم كلي بگوييم.

آيا عرف مي‌گويد: «اصل بر انحلال است الا ما خرج بالدليل»؟ يعني آيا در هر نهيي، از طرف هر متكلم و مولايي، عرف و عقلاء مي‌گويند: اين نهي بايد منحل به نواهي متعدد و احكام و موافقتها و مخالفتهاي متعدد شود، الا ما خرج بالدليل؟

مشكل است كه عرف چنين حكمي را بيان كند و بگويد: «هر نهيي قاعده اولي در آن انحلال است».

مثلا فرض كنيد در عرف خودمان به كسي مي‌گويند: نخور، معنايش اين نيست كه اگر خورد، باز بار دوم نهي هست، اگر مخالفت كرد، بار سوم، مخالفت كرد، بار چهارم، همه اش اين نهي باشد. اين چنين نيست، عرف به اين معنا حكم نمي‌كند.

حالا خودتان هم از عرف هستيد، بايد ببينيد كه آيا عرف - حالا به اين تبيري كه من عرض مي‌كنم - به عنوان يك اصل اولي، اين معنا را دارد كه، اصل اولي انحلال الا ما خرج بالدليل است، يا اينكه چنين اصل اولي را ندارد؟

تا اينجا ما نظريه آخوند، اصفهاني، نائيني و امام(قدس سرهم) را عرض كرديم.

نظريه محقق بروجردي (ره) در اين باب

مرحوم محقق بروجردي(قدس سره) نظر ديگري دارند، ايشان اولاً - بر خلاف مشهور - فرموده‌اند كه: مخالفت را موجب سقوط تكليف نمي‌دانند. مثلاً در مثال نماز، اگر كسي داخل وقت، نماز نخواند، نمي‌گوئيم: مخالفت مسقط تكليف است، بلكه بعد از اينكه زمان گذشت، تحقق مامور به در عالم خارج ممتنع است و ديگر نمي‌شود مامور به را در عالم خارج محقق كرد، و چون تحقق مامور به در عالم خارج ممتنع است، پس اين تكليف ساقط مي‌شود.

بعد از اين مطلب در لابه لاي كلامشان، گاهي اوقات اشاره به انحلال دارند و يك مطلب خيلي اساسي‌تر كه مخالف با مشهور هم هست و آن اين كه، اين مطلبي را كه مشهور مي‌گويند كه: هر يك حكم واحد، موافقت واحد و مخالفت واحد دارد، قبول نداريم.

حكم واحد در باب اوامر موافقت و مخالفت واحد دارد، ولي در باب نواهي حكم واحد است و يك حكم بيشتر نداريم، اما اين حكم واحد موافقتها و مخالفتهاي متعدد دارد. چرا كه به نظر ما، ملاك در باب موافقت اين است كه مكلف تمام المطلوب را اتيان كند، يعني عملي انجام دهد كه، تمام مطلوب مولا محقق شود.

اگر در يك جا ديد تمام المطلوب و تمام الغرض، هنوز محقق نشده، آنجا موافقت واقع نشده است. در باب نواهي هم اگر بخواهد تمام مطلوب مولا را اتيان و محقق كند، بايد اگر بار اول هم مخالف كرد، بار دوم ترك كند، بار دوم مخالفت كرد، بار سوم ترك كند، چون ملاك، مسئله غرض و تمام الغرض است.

حال كه ملاك اين است، مي‌گوئيم: در اينجا تمام غرض مولا اينطور نيست كه، اگر يك مخالفت شد، بگوئيم تمام غرض مولا مخالفت شده، بلكه باز نسبت به فرد دوم، مولا غرض دارد، نسبت به فرد سوم، مطلوب و غرض دارد.

لذا ايشان فرموده‌اند: به نظر ما مي‌شود حكم، حكم واحد باشد، اما اين حكم واحد، موافقتها و مخالفتهاي متعدد داشته باشد، بر

خلاف نظريه مشهور كه مي‌گويند: حكم واحد يك موافقت و مخالفت دارد و احكام متعدد موافقتها و مخالفتهاي متعدد دارند.

اين هم نظريه‌اي است كه مرحوم آقاي بروجردي(ره) فرموده‌اند و والد بزرگوار ما(ره) هم در اصولشان همين نظريه ايشان را اختيار كردند، حال اين نظريه را دقت بفرماييد، تا ببينيم كه آيا اين نظريه تمام است يا خير؟

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ